

دوفصلنامه‌ی پژوهش‌های قرآنی در ادبیات، دانشگاه لرستان
سال اول، شماره‌ی دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۳ هـ ش/۲۰۱۴م
صفحات ۲۷-۵۱

تحلیل ساختار عنصر گفتگو در داستان حضرت ابراهیم در قرآن کریم

علی باقر طاهری نیا^۱

مریم دریانورد^۲

چکیده

گفتگو یا حوار یکی از عناصر داستان است که باعث حرکت و پویایی آن می‌شود گفتگو به معنی تبادل کلام بین دوطرف است و مقصود از حوار کشف حقیقت است برخلاف جدل، که گفتگوی بین دو طرف است و خصومت در آن شرط اساسی است ولی در گفتگو هیچ ضرورتی ندارد که خصومتی بین آن دو وجود داشته باشد. واژه‌ی حوار سه بار در قرآن کریم ذکر شده که به معنای تبادل کلام آمده است. در قرآن کریم، گفتگوهای فراوانی در زمینه‌های متعدد آمده است. از جمله این گفتگوها می‌توان به داستان حضرت ابراهیم اشاره کرد. گفتگوی حضرت ابراهیم به حوار شبیه است تا جدل، زیرا آن حضرت به قصد دشمنی با طرف مقابل به بحث و گفتگو نپرداخته است، حتی زمانی که با نمرد و قوم مخالف خود به گفتگو می‌پردازد، نرم‌خویی و ملایمت در آن نمایان است. این جستار بر آن است تا ظرافت‌های بیانی گفتگوی داستان حضرت ابراهیم را با روش توصیفی. تحلیلی و با استفاده از رویکرد نشانه‌شناسی روشن نماید.

کلید واژگان: گفتگو، داستان، جدل، حضرت ابراهیم، حوار.

۱- استاد دانشگاه تهران (نویسنده مسئول): btaheriniya@ut.ac.ir

۲- کارشناسی ارشد دانشگاه بوعلی سینا همدان: m.dayanavard65@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۲/۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۶/۲۶

۱. مقدمه

قرآن کریم به عنوان یک اثر ادبی از انسجام خاصی برخوردار است. شبکه ارتباطی آیه‌های آن با هم و با محور سوره، شگفتی خیره‌کننده را به وجود آورده است. به طوری که هر واژه جایگاه مشخصی دارد و برای انتقال پیام مشخصی در آن جا قرار گرفته است. قرآن حکیم برای ارسال پیام خود از ابزارهای متفاوتی استفاده کرده که داستان از مهم‌ترین آنهاست و مفهوم را به صورت تصویر در مقابل مخاطبان آشکار می‌سازد و از این طریق درک مخاطبان را عمیق‌تر می‌سازد.

داستان حضرت ابراهیم در قرآن از نمونه‌های برجسته‌ای است که در سوره‌های مختلف به آن اشاره شده و هر قسمت از داستان بر حسب ارتباط محتوایی در سوره‌ای خاص جای گرفته است.

در این میان گفتگو یکی از پررنگ‌ترین عناصر داستان به شمار می‌رود که در داستان حضرت ابراهیم بدان توجه خاصی شده است. حضرت ابراهیم برای انتقال وحدانیت خدا به قوم خویش از این اسلوب بهره برده است. اما گفتگو در داستان حضرت ابراهیم چگونه است؟ و حضرت ابراهیم با چه سبک و الگویی با مخاطبان سخن گفته است؟ او برای رسیدن به هدفش. نقض عقیده. از چه ابزاری استفاده کرده است؟ این‌ها سؤالاتی است که می‌توان پاسخش را در حیطه‌ی علم نشانه‌شناسی یافت.

از صدر اسلام قصص قرآنی مورد توجه علما بوده و تاکنون از زوایای مختلفی به این آموزه‌های حکیمانه پرداخته شده که تعدادش از شمار خارج است. اما در مورد پیشینه‌ی پژوهش‌های قرآنی با رویکرد نشانه‌شناسی می‌توان به رساله‌هایی همچون «العلاقات السیمیائیة فی القرآن الکریم دراسة فی دلالة الحسی المشاهد علی المجرّد الغالب» به کوشش استاد بن علی سلیمان از دانشگاه الاغواط الجزائر اشاره کرد.

بررسی گفتگو در قرآن نیز چیزی نیست که از نظر محققان دور مانده باشد که برای نمونه می‌توان به کتاب «الحوار فی القرآن: قواعد. أسالیبه. معطياته» اثر

محمدحسین فضل‌الله اشاره کرد که سال ۲۰۰۱م انشارات دارالملاک بیروت آن را عرضه کرد. اما تا جایی که بررسی نموده ایم. تاکنون عنصر گفتگو در داستان حضرت ابراهیم به صورت مجزا مورد کاوش قرار نگرفته است.

۲. گفتگو در قرآن کریم

گفتگو باعث حرکت و پویایی داستان می‌گردد چرا که حوار کلامی است که بین دو شخص رد و بدل می‌شود به گونه‌ای که یکی از آن دو کلام را به دست می‌گیرد.» (دیماس، ۱۹۹۹: ۱۱) واژه‌ی حوار که معادل گفتگو به حساب می‌آید سه بار در قرآن کریم و به معنای تبادل کلام آمده است:

۱. «وَكَانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُخَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا» (کهف: ۳۴)
۲. «قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُخَاوِرُهُ أَكَفَرْتُ بِالذِّبِّ خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّأَكَ رَجُلًا» (کهف: ۳۷)

۳. «قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَخَاوُرُكُمْ إِنَّا اللَّهُ سَمِيعٌ بَصِيرٌ» (مجادله: ۱)

اصطلاح گفتگو(حوار) در صورتی اطلاق می‌شود که بین دو شخص صورت پذیرد و این امر بیشتر برای این است که یکی از دو طرف بتواند سخن خود را به کرسی بنشانند.

گفتگو در قرآن کریم بیشتر سنت پیامبران الهی با مخالفان دین است و آن‌ها برای اینکه بتوانند دین خدا را در بین قوم خود انتشار دهند از این اسلوب بهره می‌برده‌اند «حوار در داستان‌های قرآنی بیشتر موضوعات دینی دارد. یعنی موضوعاتی که پیامبر اکرم به خاطر آن در بین قومش برخاست و با آن‌ها به مجادله پرداخت و بیشتر از وحدانیت، رستاخیز، اینکه پیامبران از جنس بشرند و از فرشتگان نیستند، حوادث خارق‌العاده و معجزاتی که برای اثبات وجود پیامبران است، سخن می‌گوید» (احمد خلف الله، ۱۹۹۹: ۳۲۲) و خداوند گفتگو را به عنوان جریان‌ی زنده در قرآن وارد کرده است تا همه بندگان از حال گذشتگان باخبر شوند و عبرت گیرند.

گفتگو به عنوان عنصری که در حال حرکت و جریان است در داستان‌های قرآنی وارد شده است و سیر داستان را زنده نگه می‌دارد و برای رسیدن به حقیقت نقش خود را به خوبی ایفا می‌کند. «گفتگو (حوار) در قصص قرآنی دارای تأثیر بسیاری در بازآفرینی مناظر و وقائع است.» (الخطیب، ۱۹۷۵: ۱۳۰) گفتگو در داستان‌های قرآنی به گونه‌ای انجام می‌گیرد که مخاطب تصویر آن را در ذهن خود مجسم می‌سازد. گویی در آنجا حضور داشته و از نزدیک ماجرا را نظاره نموده است و این موضوع به زنده داشتن این اثر آسمانی در همه‌ی دوران کمک می‌کند. «گفتگو در داستان‌های قرآنی ویژگی خاصی دارد که در داستان‌های بشری یافت نمی‌شود و به گونه‌ای است که در پرداختن شخصیت‌های طرفین گفتگو، دخیل می‌باشد. ما در داستان‌های قرآنی فرصتی می‌یابیم تا احساسی را که در ازای شخصیت‌های واقعی بر ما مستولی می‌شود، تجربه کنیم. شخصیت‌ها در داستان‌های قرآنی، عینی و دارای منطق و تفکر خاص هستند و موضع‌گیری خاصی به جایگاهی دارند که واقعه در آن جریان دارد.» (همان، ۱۲۹) خداوند از طریق گفتگو بین شخصیت‌ها به داستان گرمی و پویایی می‌بخشد. عنصر حوار اشارات و حرکات نهفته در درون شخصیت‌های داستان را به نمایش می‌گذارد. «حوار هنگامی که شخصیت‌ها را ترسیم می‌کند به بیان احساسات و عواطف کمک می‌کند، چرا که شخصیت همان کسی است که از خودش سخن می‌گوید و چهره‌اش را به خواننده می‌نمایاند. به طوری که هیچ ابهام و غموضی در آن نیست در یک جمله حوار به اندازه‌ای آثار شخصیت و عواطف آن را در بردارد که سخن طولانی و درازگویی نمی‌تواند آن را انجام دهد.» (عبده دبور، ۱۹۹۶: ۲۲۸) پیامبران از این اسلوب برای دعوت بندگان به سوی حق استفاده کرده‌اند. هنگامی که دین اسلام پا به عرصه‌ی ظهور گذاشت، این اسلوب برای دعوت اسلامی و برای نقض عقائد یهود و نصاری رونق یافت.

۱-۲. اهداف گفتگو

همان‌طور که قبلاً اشاره شد گفتگو در داستان‌های پیامبران با هدف ریشه‌کن کردن عقائد باطل و اثبات حقانیت خداوند بر بندگان انجام شده است و از این طریق پیامبران کوشیده‌اند تا دیدگاه‌های آن‌ها را به خود نزدیک سازند و شبهاتی را که در مورد خداوند به کار برده می‌شد از بین ببرند. «گفتگو همان جهاد با زبان است و فرصتی است برای مسلمانان که از آن برای تحقق یکی از فرائض دین خود که همان دعوت به سوی خداوند متعال با حکمت و موعظه حسنه و مجادله نیکو است، استفاده کنند. دعوت به سوی خداوند و بیان فضائل دین از والاترین اهداف حواری (گفتگو) است و این وظیفه تمامی انبیاء است و بسیاری از آیات قرآنی بر آن دلالت می‌کند. همان‌طور که خداوند متعال به پیامبر اعظمش. صلی الله علیه وآله و سلم. سفارش می‌کند که اهل کتاب را دعوت کند و با آن‌ها محاوره کند. [آل عمران: ۶۴] (محمد الشهرانی، ۲۰۰۶: ۱۱)

۲-۲. انواع گفتگو در قرآن کریم

گفتگو در قرآن کریم انواع مختلفی دارد در بعضی از آن‌ها خداوند با مخلوقاتش گفتگو می‌کند و در برخی دیگر مخلوقات با هم به گفتگو نشسته‌اند و هم‌چنین نوع دیگری از حواری (گفتگو) در قرآن وجود دارد و آن حواری انسان با حیوانات است:

۲-۲-۱. گفتگو خداوند با برخی مخلوقاتش

گفتگو خداوند با ملائکه: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً قَالُوْا اَتَجْعَلُ فِیْهَا مَنْ یُّفْسِدُ فِیْهَا وَ یَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالِ اِنِّیْ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ» (بقره: ۳۰)

حواری خداوند با حضرت ابراهیم (ع) که در زمره‌ی وحی نیز جای می‌گیرد: «وَ اِذْ قَالَ اِبْرٰهٖمُ رَبِّ اَرِنِیْ كَیْفَ تُحِی الْمَوْتٰی قَالْ اَوْلَمْ تُؤْمِنُ قَالْ بَلٰی وَّلٰكِنِّیْ

لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَاخَذُ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرَّهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَيَّ كُلَّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِيَنَّكَ سَعْيًا وَاعْلَمُ أَنْ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (بقره: ۲۶۰)

۲-۲-۲. گفتگوی انسان با انسان

۲-۲-۲-۱. گفتگوی پیامبران با اقوام خود

پیامبران الهی برای اینکه بتوانند قوم مخالف خود را به سوی خداوند متعال دعوت کنند با آن‌ها به گفتگو می‌نشسته‌اند و با آن‌ها مجادله می‌کردند تا اینکه عقیده باطلشان را نقض کنند و در بعضی مواقع با آن‌ها پیرامون قیامت و بعث و نشور بحث می‌کردند، مثل گفتگوی حضرت ابراهیم با قوم خود: «وَأَنْتُمْ عَلَيْهِمْ نَبَأٌ إِبْرَاهِيمَ* إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ* قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَظَلُّ لَهَا عَاكِفِينَ* قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ* أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ* قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ» (شعراء: ۶۹-۷۴)

۲-۲-۲-۲. گفتگوی بهشتیان و جهنمیان

«وَوَدَّاعِلُ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» (اعراف: ۴۴)

۲-۲-۲-۳. گفتگوی میان مستضعفین و مستکبرین:

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْ لَأَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ» (سبا: ۳۱)

۲-۲-۳. گفتگوی انسان با حیوان

«حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِينَكُمْ
لَا يَخْطَمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ». (نمل: ۱۸)

۳. نشانه‌شناسی گفتگوی حضرت ابراهیم با عموی خود

این جستار با تکیه بر نظریه‌ی «فردینان دوسوسور» تهیه شده است. دوسوسور معتقد است که «نشانه‌ها در اصل به یکدیگر ارجاع می‌دهند و نشانه، پلی برای اتصال دالّ و مدلول است و به دلالت اشاره دارد.» (دوسوسور، ۱۳۷۸: ۹۵) نظر به اینکه دوسوسور و نظریات او از مواردی هستند که بسیار به آن پرداخته شده و شناخته شده هستند، لذا از تکرار آن صرف نظر می‌شود.

اما حضرت ابراهیم یکی از پیامبران معاصر نمرود پادشاه بابل بود. مردم بابل در عیش و نوش زندگی غرق شده بودند و ظلمت و جهل آنان را فراگرفته بود. بت‌پرستی در میان آنان شایع شده بود و فساد و تباهی در جامعه موج می‌زد، در این میان حضرت ابراهیم در پناه الهی پرورده شد و به سوی حق هدایت شد.

آن حضرت برای اجرای امر الهی ابتدا پدرش و پس از آن نمرود و قومش را به راه حق دعوت کرد و برای این کار از اسلوب حوار و مجادله کمک گرفت.

او با آن‌ها محاوره می‌کرد تا از این طریق خودشان عقائدشان را باطل بیابند و در این مجادله قوم مخالفش سعی داشتند تا عقائد خود را به کرسی بنشانند ولی با شکست مواجه شدند.

«وَأذْكَرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا * إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا * يَا أَبَتِ إِنَّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا * يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا * يَا أَبَتِ إِنَّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ

وَلِيًّا * قَالَ أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنِ الْهَيْتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِن لَّمْ تَنْتَه لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا * قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا * وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا» (مریم: ۴۱-۴۸)

گفتگوی حضرت ابراهیم با عمویش در سوره‌ی مریم ذکر شده است. آن حضرت به هنگام اقامه‌ی حجت و دلیل بر یکتایی خداوند و با الفاظ نرم، عمویش را خطاب می‌کند: «یاأبت» و آن دلیل بر رحمت الهی بر بندگان است و با آیه ۲ مرتبط است: «ذکر رحمت ربک عبده زکریا».

حضرت ابراهیم مناظره خود با پدرش را با استفهام انکاری شروع می‌کند و از همان ابتدا قصد دارد عقل و تفکر عمویش را به چالش بکشد و انکار خدایان او را اظهار نموده است اگر آن را به صراحت بیان می‌داشت، موجب خشم عمویش می‌گردید؛ پس از آن یکی از اوصاف مهم الهی را به او گوشزد می‌کند و آن صفت سمیع و بصیر است و سمع را بر بصر مقدم داشته است «چرا که شنیدن بالاتر از دیدن است و کسی که نابینا است قدرت فهم و درک بیشتر نسبت به ناشنوا دارد و چون این آیه متعلق به تبلیغ است سمع را بر بصر مقدم داشته است.» (السامرائی، ۲۰۰۶: ۵۵)

و در ادامه حضرت ابراهیم به عمویش می‌گوید: «إِنِّي قَدْ جِئْتُ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ» او علم و آگاهی خودش را نسبت به خدایش بیان می‌کند و مقصود وی نسبت دادن جهالت به عمویش است ولی برای اینکه به صراحت آن را بیان نکند، عبارت را به این صورت ذکر کرده است و این یکی از آداب مهم در گفتگو است که مخاطب را با صفات مربوط به خود تحقیر نکنیم و او را به خاطر داشتن صفات بدش سرزنش نکنیم و در جایی دیگر می‌فرماید: «لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ» این عبارت بیانگر این است که حضرت ابراهیم نخواسته است شرک پدرش را مستقیم بیان کند و دنباله‌ی آیه می‌فرماید: «إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا» رحمن یکی از اوصاف نرم و ملایم خداوند را با واژه‌ی خشن و خشک عصیا همراه داشته است و در جایی دیگر: «يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ

لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا» (مریم: ۴۵) واژه‌ی عذاب را به همراه واژه‌ی رحمن ذکر کرده است و دو واژه‌ی کاملاً متناقض را در کنار هم قرار داده است. ذکر واژه‌ی رحمن در مقابل واژه‌های مخالف آن به محور اصلی سوره برمی‌گردد. پیام اصلی سوره رحمت و عطوفت خداوند نسبت به بندگان است و فضای سوره از ابتدا «ذکر رحمت ربک عبده زکریا» تا آخر «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وِدًّا» راحه رحمت در خود می‌پراکند و این واژه «رحمن» ۱۶ بار در سوره مریم تکرار شده که بیش از دیگر سوره‌هاست.

حضرت ابراهیم پس از آن نیز به پدرش می‌گوید: «سلام علیک سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي...» و شایسته نیست که بگوید: «أَسْتَغْفِرُ لَكَ الْجِبَارِ بِالْمَنْتَقِمِ» چرا که مغفرت با واژه‌ی رحمن هماهنگی دارد. (السامرائی، ۲۰۰۸: ۱۲۱) ابراهیم(ع)، رحمت خدا را در مقابل پدرش جلوه‌گر ساخته و این موضوع از تکرار واژه رحمن پدیدار است، زیرا خداوند متعال ابتدا به بندگان عصیان‌گر(مثل عموی حضرت ابراهیم) مهلت می‌دهد و رحمت خود را شامل حال آن‌ها می‌کند. ولی اگر آنها بار دیگر از فرمان الهی سر باز زدند، عذابش را بر آنها فرو می‌فرستد: «يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ...» خطاب نرم و سرشار از عاطفه یکی از نشانه‌های برّ نسبت به والدین است. او در این عبارت خوف را به خود نسبت می‌دهد و قصد نداشته که به عمویش بازگو کند که عذاب شایسته تو است و اما صفتی را برگزیده است که برگرفته از رحمت و عطوفت الهی است و نسبت لفظ مسّ با واژه‌ی عذاب خشم خدا را بر بنده‌اش کم کرده است و «تقدیم (لِلشَّيْطَانِ) بر خبر تکون (ولیا) برای تنفیر و قبح شیطانی است که شایسته است هر کسی از او فرار کند و با او دشمنی کند و به خدا پناه ببرد و خداوند در این مورد می‌فرماید: «وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنَ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ * وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ» (مؤمنون: ۹۷-۹۸؛ المسیری، ۲۰۰۵: ۴۸۰)

با همه‌ی براهین حضرت ابراهیم و ادب و احترامی که نسبت به عمویش رعایت می‌کند، پدر با تمام خشونت و بغض و کینه پاسخ می‌دهد. تندخویی او از آن روست که نمی‌تواند عقیده‌هایی را که عمری با او همراه بوده است، کنار بگذارد و حجت ابراهیم(ع) را که برهانی بر حق است بپذیرد لذا به او می‌گوید: «قَالَ أَرَأَيْبُ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي...» (مریم: ۴۶) و در این عبارت خیر «أرأغب» بر مبتدا «أنت» مقدم شده است، زیرا خبر در نزد عمویش مهم‌تر است و نوعی تعجب به همراه انکار با آن همراه است تعجب، برای دور شدن از خدایانش است.» (المسیری، ۲۰۰۸: ۴۸۰) هر چند عمو تحمل و طاقت سخنان آن حضرت را نداشت، ایشان در ادامه‌ی دعوت خویش باز هم با عطف و مودت با آزر(عمو) روبرو شده و خطاب به او می‌گوید:

ای پدر(عمو) چرا بت‌هایی را عبادت می‌کنی که نه نفعی می‌رساند و نه ضرر، و از خودشان هیچ چیز را مالک نیستند. ای پدر برای من از سوی خدا هدایت و علم نفعی آمده است، پس از من تبعیت کن.

او را پند می‌دهد و از عبادت شیطان باز می‌دارد و ترس خود از آینده آزر را به او اعلام می‌کند. سپس گفتگوی آنان پرده از نیت عمو برای سنگسار نمودن برادرزاده برمی‌دارد. (نک: دیور، ۱۹۹۶: ۷۲) اما باز هم حضرت ابراهیم مهر خود را از عمویش دریغ نمی‌دارد و سخن پاک و دلپسند را نثار وی می‌کند چرا که خداوند سفارش کرده است، سخن باید پاک باشد: «وهدوا الی الطیب من القول»(حج: ۲۴)

۳-۱. نشانه‌شناسی گفتگوی حضرت ابراهیم با خویش

نوع دیگری از حوار در داستان حضرت ابراهیم دیده می‌شود که در آن او با خودش محاوره می‌کند. لازم به ذکر است که مسلماً این موارد حدیث نفس نیست بلکه مخاطب حقیقی قوم آن حضرت هستند. در واقع او می‌خواهد خداوند متعال را به قوم بنمایاند و وحدانیت او را برای آنها ثابت کند: «وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَرَزَرَ اتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ

فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ * فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَأَحِبُّ الْأَفْلِينَ * فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ * فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ * إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلذِّكْرِ الَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (انعام: ۷۴-۷۹)

حوار حضرت ابراهیم با خودش در سوره انعام ذکر شده است، خداوند متعال در این سوره پس از بیان قدرت خود و وجود حقائق هستی بر پایه‌ی بینش توحیدی و اینکه انسان و همه‌ی حقائق هستی بر پایه‌ی تدبیر الهی مستقر شده‌اند، به داستان مجادله حضرت ابراهیم با پدرش می‌پردازد و نمونه‌ی کامل جهالت یک انسان را بیان می‌کند که غیر از خدای واحد، خدای دیگری برگزیده و از سر جهل خویش حقانیت خدا را انکار می‌کند؛ در نتیجه در مرتبه چارپایان قرار می‌گیرد. خداوند آنها را به ضلال مبین وصف کرده است، «چرا که فساد عقول آنها به منتهایش رسیده به طوری که نمی‌فهمند که عبادت بت‌ها، با وجود برهان‌های آشکار، امری حقارت‌بار است.» (طنطاوی، ۲۰۰۱: ۱۲۰)

آنگاه خداوند، حضرت ابراهیم را به نزد مشرکان می‌فرستد تا از این طریق عقیده‌ی شرکشان را باطل سازد. ابراهیم(ع) که خود برگزیده‌ی خداوند است به صورت نمادین و برای هدایت قومش، به جستجوی خدای یکتا می‌رود و خدای واقعی را می‌یابد. این ابطال عقاید شرک‌آمیز با محور اصلی سوره انعام که قائم بر نقض عقائد باطل مشرکین است، هماهنگی دارد. با این برهان‌ها تصویر روشنی را از خدای متعال به ما نشان می‌دهد. «حضرت ابراهیم در گفتگو با خودش، استدلال را به تدریج پشت سر می‌گذارد و از کوچک به بزرگ. از ستاره تا خورشید می‌رسد به گونه‌ای که مخاطب این سیر را نزد خویش متصور شده و در تأملش با حضرت همراه می‌شود تا اینکه به نتیجه نهایی می‌رسد.» (لطیف الشهروری، ۲۰۱۰: ۹۹)

خداوند متعال در این گفتگو ابتدا نتیجه را بیان داشته و سپس به شرح آن پرداخته است: «وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» (انعام: ۷۵) و این بدلیل ارتباط موضوع با آیهی قبل است، خداوند در آیهی قبل به نقض عقائد پدر حضرت ابراهیم و قومش می‌پردازد و آنها را در گمراهی آشکار می‌بیند و پس از آن حقانیت خدا را اثبات می‌کند و اینکه مالکیت آسمان و زمین از آن خداست. حضرت ابراهیم از این طریق به یقین می‌رسد. دیگر اینکه قوم حضرت ابراهیم در آسمان (ستاره، ماه و خورشید) و در زمین (بت‌ها) را به عنوان خدایی برای خود برگزیدند و ما خدای حقیقی را که مالک همه‌ی آنهاست، به او نشان دادیم.

سفر ایمانی حضرت ابراهیم در حقیقت هم‌قافله شدن با مشرکان است تا آنان را از نقطه‌ی آغازین تردید و از خدایان دروغین تا ملکوت آسمان و زمین راه بنماید. ابراهیم (ع) قافله‌سالار راهی است که مقصدش از موقنین شدن است. آیه‌ی «وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» معطوف به آیه‌ای متغایر بوده و پیامش آن است که خداوند می‌خواهد آیات دیگری به حضرت ابراهیم نشان دهد و این سفر حقیقت همچنان ادامه دارد» (السامرائی، بی‌تا: ۷۳).

حضرت حق از ستاره آغاز می‌کند و می‌فرماید: «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْأَفْلِينَ» در عبارت «جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ» جن به معنی غشاء و پوشش است و هر چیز پنهانی که با که با چشم سر دیده نشود جن نامیده می‌شود. (المغامسی، بی‌تا: ۵) خداوند در این آیه واژه «جن» را برای شب به کار برده است چرا که زمانی از شب را به تصویر می‌کشد که تاریکی همه جا را فرا گرفته و هیچ چیز جز ستاره در آسمان دیده نمی‌شود و حضرت ابراهیم به اسلوب جدل در برابر مشرکان آن را خدای خود فرض کرده اما هنگامی که ستاره از دیده‌ها محو شد، فرمود: «لَا أُحِبُّ الْأَفْلِينَ» من خدایی را که از جایی به جایی دیگر در حرکت است دوست ندارم و شأن و مقام خدایی این است که ثابت باشد و همیشه مراقب تدبیر امر بندگان باشد. (طنطاوی، ۲۰۰۱: ۱۲۰) حضرت ابراهیم به

دلیل متحرک و متغیر بودن خدایان دروغین صفت آفل را برایشان برگزیده و این که آنها نمی‌توانند مراقب و نظاره‌گر بندگان باشند.

کوکب سیاره‌ای است که در آسمان حرکت می‌کند و از مکانی به مکان دیگر انتقال می‌یابد، واژه‌ی آفل تعبیرکننده‌ی این انتقال است. سیارات پس از مدتی، پنهان می‌شوند و در نیمه‌های سوم ماه قمری از طلوع تا غروبشان ۲ ساعت طول می‌کشد و پس از آن ماه در صفحه‌ی آسمان ظهور می‌کند. اگر کسی حرکات اجرام آسمانی را پیگیری کند از ظهور ستاره تا ماه و پس از آن خورشید یک شبانه‌روز به طول می‌انجامد. اما بعضی چون سعد عبدالملک العدل در این مورد معتقدند: تأمل و تفکر حضرت ابراهیم در مورد عبادت ستاره، ماه و خورشید مدت زیادی طول کشیده است با توجه به تعبیر «هذا ربی» آن حضرت در برابر آنها خاضع شده است و حق ربوبیت را به آنها بخشیده و این در حد ذات خودش مدت زمانی طول می‌کشد تا حق را آشکار کند. (العدل، ۲۰۰۸: ۴۵) واضح است که تمامی رفتار و گفتار آن حضرت برای قدم به قدم راه بردن قوم خویش بوده و این مهم، در زمانی بیش از یک روز تحقق می‌یابد.

این گفتگوی با خویش که در حقیقت مناظره‌ای جدلی با مشرکان است با بیان استدلال وحدانیت خدا، مردم بابل را به یکتاپرستی راه نموده؛ نه این که خود حضرت برای لحظه‌ای غیر خدا را پرستیده باشد.

پس از این که ستاره محو می‌شود ماه آشکار می‌شود و حضرت ابراهیم در ظاهر آن را خدای خود می‌پندارد ولی پس از چندی، ماه نیز از صفحه‌ی آسمان پنهان می‌شود آنگاه حضرت ناامیدی خود را از خدایان دروغین با گفتن «لئن» نشان داده است و پس از آن، جملات از تایید مشرکان به تهدید تغییر می‌یابند. در واقع حضرت می‌خواهد چهره مشرکینی را که از عبادت خدا بازمانده‌اند ترسیم کند. پس از غروب و پنهان شدن ماه، روز بعد خورشید را می‌بیند و آن را با لفظ مذکر خطاب می‌کند و می‌گوید «هذا ربی» مقصود «هذا الشخص» است چرا که خورشید را در جایگاه شخصی قرار داده و به ظاهر او را می‌پرستد. (السامرائی، ۲۰۰۰: ۱۲۹)

خورشید از خدایان پیشین بزرگ‌تر است لذا آن حضرت از این مطلب به ظاهر اظهار شادمانی می‌نماید اما پس از مدتی خورشید بزرگ نیز ناپدید می‌شود. ایشان نشان می‌دهند که همه آنچه قوم او از ستاره و ماه و خورشید می‌پرستند، خدای حقیقی نیست چون ثابت نبوده و پس از مدتی ظهور، افول می‌کنند.

با ذکر جمله‌ی «إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تَشْرِكُونَ» دیگر تظاهر به بت‌پرستی تمام می‌شود و وقت آن می‌رسد مردم بابل همراه حقیقتی شوند که ابراهیم به آنان نموده است. ایشان به جای «إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تَشْرِكُونَ» نگفته: «ابریء مما تشرکون» چرا که انسان چیزی را از سوی مخاطب قبول می‌کند که هم‌سنگ عقیده‌ی خود بیابد و مردم علمی را می‌پذیرند که با معیارهای علمی، نظیر علم خودشان باشد در این صورت نیاز به حجت برای مردم نیست و مقصود «إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تَشْرِكُونَ» برائت از چیزی است که قوم به آن مشرک بوده‌اند. (المغامسی، بی‌تا: ۲/۵)

حضرت ابراهیم در این مناظره ستاره را بر ماه و خورشید مقدم می‌دارد و این به دلیل استدلالی است که آن حضرت برای قوم خود بیان نموده است و برای اقناع آنها از کوچک به بزرگ حرکت می‌کند و «تقدم ماه بر خورشید شاید به خاطر سبقت ماه پرستان بر خورشید پرستان است برخلاف ظاهر که گمان می‌رفت خورشید بزرگ‌تر است که استحقاق تقدم در عبادت دارد... امروزه نیز رب‌الارباب ستاره‌ی مشتری است که به نام «جوپیتر» شناخته می‌شود که از دو کلمه «ژوپیتتر» گرفته شده است.» (زرزور، ۱۹۸۱: ۳۶۸/۱)

در این مناظره ایرادی بر پیامبر خدا وارد شده است که آیا او در مورد خدای حقیقی شک داشته است و قبل از آن به یقین نرسیده است؟ با توجه به عبارت «لاکونن من القوم الضالین» و «انی بریء مما تشرکون» این گونه برداشت می‌شود که حضرت ابراهیم در موقعیتی زندگی می‌کرده است که اقوام آن نه فقط بت، بلکه ستاره، ماه و خورشید را می‌پرستیدند و این پیامبر بزرگوار برای اقناع حال مخاطبان خود که در ورطه‌ی گمراهی غرق بودند خود را به جای آنها فرض کرده و بر حسب تفکر و تعقل خودشان، آنها را به سوی خداوند یکتا دعوت می‌کرده

است و این یکی از اسلوب‌های حوار است که با مخاطبان طبق عقیده‌شان گفتگو کنیم و به طرف مقابل فرصت شنیدن و تأمل دهیم. خداوند در این مورد می‌فرماید: «وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ» (توبه: ۶)

۲-۳. نشانه‌شناسی گفتگوی حضرت ابراهیم با عمو و قومش

خداوند در سوره‌ی شعراء می‌فرماید: «وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ* إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ* قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَنْظِلُّ لَهَا عَاكِفِينَ* قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ* إِذْ تَدْعُونَ* أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ* أَوْ يُضُرُّونَ* قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ* قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ* أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ* فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ* الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ* وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَ يُسْقِينِي* وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِي* وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِي* وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ* رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا* وَالْحَقِيقِي بِالصَّالِحِينَ» (شعراء: ۶۹-۸۳)

حضرت ابراهیم علیه‌السلام نه تنها پدرش (عمویش) - در منابع تفسیری ذکر شده که شخص مذکور عموی او بوده و پدرش به نام تارخ یکتاپرست بوده است - بلکه تمامی قومش را به ایمان دعوت می‌کند او همچنان به اسلوب حوار پایبند است و از این طریق می‌خواهد زشتی عمل آنها را نشان دهد و حقانیت خدا را در مرتبه‌ی عالی قرار دهد. سوره‌ی شعراء از سوره‌هایی است که با هدف اصلاح جامعه توسط پیامبران نازل شده است و قبل از داستان حضرت ابراهیم به داستان پیامبر اکرم (ص) و داستان حضرت موسی (ع) و دعوت فرعون به سوی خدا پرداخته است. حضرت ابراهیم دعوتش را با برانگیختن احساسات و عواطف ضد عقائد و عبادات قومش شروع کرد و مردم را از آن متنفر ساخت. اسلوب حضرت ابراهیم برای رسیدن به هدف، برانگیختن شک و تردید بین قوم مشرک بود و تصویری از خدایان را در مقابلشان ترسیم می‌کرد که حاکی از عجز و ناتوانی بت‌ها بود و این که نمی‌توانند نفع یا ضرری برسانند و این که بت‌ها چیزی جز این که اشیائی که آنها با دست‌های خود آن را تراشیده‌اند نیستند.

داستان مناظره‌ی حضرت ابراهیم با عمو و قومش در سوره‌ی شعراء یکی از بهترین این نمونه‌هاست که با عبارت «واتل علیهم» آغاز می‌شود و خداوند متعال آن را به عنوان خبر مهم و عظیم بیان می‌کند و عظمت آن را با اسلوب حوار عینی می‌کند. حضرت ابراهیم حوار و گفتگوی خود را در حد تفکر و تعقل آن مردم و با استفهام «ماتعبدون» آغاز می‌کند. ادات استفهام «ما» برای اشیاء به کار می‌رود و آن حضرت مقام و منزلت خدایان آنها را در حد یک «شیء معمولی» پائین آورده است آنها را با ذلت و پستی تحقیر کرده است. «و از این طریق اراده کرده است که چشمان قوم را با بصیرتشان و حواسشان شریک سازد.» (مسلم، ۲۰۱۰: ۳۵۹) و قوم پاسخ می‌دهند: «قالوا نعبد اصناما فنظلم لها عاکفین» ما بت‌هایی را می‌پرستیم و به آن پایبندیم، واژه «اصناما» نکره ذکر شده است و نکره از ارزش و احترام می‌کاهد و این خود دلالت بر آن دارد که مشرکان خود نیز در اعماق وجودشان حقارت خدایان خود را باور دارند. آنان نتوانستند در برابر عبارت قاطعانه حضرت ابراهیم پاسخ عقل‌پسندی بیاورند و لحن آنها دلالت دارد بر عجزشان در مقابل پیامبر خدا ولی با وجود این نتوانستند از عقیده دیرین‌شان سرباز زنند. پس گفتند: «فنظلم لها عاکفین» ما پیوسته بر این عبادت می‌مانیم. آن حضرت وقتی می‌بیند که قومش با این برهان قانع نمی‌شود محکم‌تر در جواب آنها می‌گوید: «هل یسمعونکم اذ تدعون، او ینفعونکم او یضرون» و صفاتی را که مختص خدای متعال است برای خدایان آنها به کار می‌برد و تنها خداوند متعال است که خواسته‌های بندگان خود را می‌شنود و نفع و ضرر آنها از آن اوست. در این عبارت نفع را بر ضرر مقدم می‌دارد چرا که در این گفتگو حضرت ابراهیم در پی این است که حقانیت خدا را اثبات کند و قدرت الهی را بر بندگان جلوه‌گر سازد و این با تقدم واژه‌ی نفع هماهنگی دارد. هم‌چنین «مفعول نفع را ذکر کرده است در حالی که مفعول ضرر محذوف است و گمان می‌رود که به دلیل رعایت فواصل آیات است و اگر مفعول آن ذکر می‌شد فاصله‌ی آیات با هم منسجم نمی‌شد ولی حذف با وجود مقتضای معنی آن نیز صورت گرفته است و مفعول نفع ذکر شده است چرا که آنها نفع را برای خود می‌خواهند و ضرر را مطلق آورده

است به دو دلیل: یکی اینکه انسان ضرر را برای خودش نمی‌خواهد و آن را برای دشمنش می‌طلبد و دیگر اینکه انسان از کسی که می‌تواند ضرر را به او وارد کند، می‌ترسد.» (السامرائی، ۲۰۰۶: ۲۱۹) با وجود این استدلال درست و قاطع، ولی باز هم آنان کلام حضرت را نمی‌پذیرند و جوابی ندارند جز اینکه ما از پدران خود آن را به ارث بردیم. حضرت ابراهیم در پاسخ به آنها می‌گوید: «أفرأیتم» (۷۵-۷۷) آیا می‌دانید که این خدایان شما و پدران‌تان دشمن من‌اند؟ چگونه امکان دارد خدایانی که حضرت ابراهیم به آن‌ها ارتباطی نداشته دشمنش باشند؟ استفهام در معنی امر است، آیا می‌دانید یعنی بدانید و پیام اصلی عبارت این است که بدانید دشمن شما نیستند و چون طرف مقابل ضرر را برای خود نمی‌پذیرند حضرت آن را به خود نسبت داده است.

اما حضرت ابراهیم، پروردگار جهانیان را از این صفات مستثنی داشته و صفاتی مختص به خودش را برایش برشمرده است. خداوند، حضرت ابراهیم راه را برای او روشن ساخت و به راه راست هدایت کرد. پس از آفرینش لازمه‌ی خلقت، هدایت است و برای ادامه حیات او را اطعام می‌دهد و سیرابش می‌گرداند و در جریان زندگی هرگاه مریض می‌شود شفایش می‌دهد و پس از اتمام زندگی و به اتمام رسیدن عمر، او را می‌میراند و در روز قیامت دوباره زنده می‌گرداند. در این آیات سیر تناوبی خلقت تا زندگی دوباره به تصویر کشیده شده است. خداوند به محض خلقت، هدایت می‌کند و ارتباط آن با حرف «فاء» نشان داده شده است و به دنبال هدایت، انسان به طعام و آب نیاز دارد و هر دوی اینها با هم مورد نیاز انسان می‌شود و آن را با حرف ربط «واو» بیان کرده است اما زندگی دوباره چون مدتی پس از مرگ اتفاق می‌افتد و این فاصله طولانی است، آن را با حرف ربط «ثم» ذکر کرده است. در ادامه زندگی انسان مریض می‌شود و خداوند او را شفا می‌بخشد و مریض شدن از خود انسان است ولی شفا از سوی خداست و آن را با فعل «مرضت» و «یشفین» ذکر کرده است چرا که هر چیز خوب از خداوند و هر چیز شر از خود انسان است و آیه‌ی «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا» (نساء: ۷۹) بر

این نکته تأکید دارد که هدایت، اطعام و شفا به هو تأکید شده و «میمنتی ثم یحیی» را بدون تأکید آورده است. «اگر «یطعمنی و یسقین» و «اذا مرضت یشفین» بیان می‌شد مشخص نبود که مراد خداوند است و ذکر «هو» تأکید بر معنای کلام است و برای تخصیص فعل به خداوند، بدون اینکه به غیر او اختصاص یابد. اطعام و شفا به این تأکید نیاز دارند چرا که آن دو را می‌توان به خلق نیز نسبت داد و نسبت این دو به خداوند نیاز به لفظ تأکید دارد. برای اینکه نسبت آن به مخلوق ممکن است در حالی که مرگ و زندگی به این تأکید نیاز ندارند چون کسی نمی‌تواند آن را ادعا کند.» (الخطیب الاسکافی، ۲۰۰۱: ج ۱/ ۲۶۷)

۳-۳. نشانه‌شناسی گفتگوی حضرت ابراهیم با پادشاه زمانه‌اش

گفتگوی حضرت ابراهیم با پادشاه در سوره بقره واقع شده است: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (بقره: ۲۵۸)

هدف از بیان داستان در این سوره، بیان قدرت خدا (زنده کردن مرده‌ها) است. حضرت ابراهیم به نزد پادشاه زمانه‌اش می‌رود تا حقانیت خدا را به او ثابت کند و مهم‌ترین صفتی را که به غیر از خدا تعلق نمی‌گیرد، برایش آشکار کند. (قدرت مرگ و زندگی) ولی او با جهالت تمام آن را به خود نسبت می‌دهد و این داستان با هدف اصلی سوره هماهنگی دارد. خداوند در آیه قبل نیز بیان می‌دارد که مؤمنان از تاریکی به نور و کافران از نور به سوی تاریکی سوق می‌یابند و این با سرنوشت ابراهیم و نمرود که از دعوت او سرپیچی می‌کند، تناسب دارد. در آیه بعد از آن، خداوند نمونه‌ی زنده کردن دوباره را ذکر می‌کند و آن داستان عزیز است که پس از صد سال خواب، بیدار می‌شود و زندگی را از سر شروع می‌کند.

خداوند متعال در مورد مجادله‌ی حضرت ابراهیم با نمرود چنین می‌فرماید: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ»؛ داستان با عبارت تند «أَلَمْ تَرَ» آغاز می‌شود و با استفهام و نفی، کوبندگی آن دو چندان می‌گردد و این

خود تلنگری است برای مخاطبان تا آیه‌ی قبل را درک کنند و بفهمند که خداوند عاقبت کافران را از نور به تاریکی انتقال می‌دهد و نمرود پادشاه زمانه یکی از این کافران است که خداوند متعال ابتدا به او فرصتی می‌دهد تا ایمان حقیقی خود را بیابد ولی او سرباز می‌زند و تاریکی را می‌پذیرد و از نور دنیا به تاریکی آخرت انتقال می‌یابد.

نمرود پادشاهی است که با ابراهیم(ع) درباره‌ی پروردگارش راه مجادله و ستیز در پیش گرفته بود. او منکر خدا نبود، بلکه منکر وحدانیت خدا در الوهیت و ربوبیت بود و نمی‌پذیرفت که خداوند یگانه‌ای تدبیر کون و مکان را به دست گیرد و تنها و تنها فرمان او، امور جهان را بچرخاند و گردونه‌ی کائنات را بگرداند.» (سیدقطب، ۱۳۸۲: ج ۶۳/۲) در این آیه اسم پادشاه زمانه حضرت ابراهیم به صراحت بیان نشده است و فرموده: «الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ» (کسی که خداوند پادشاهی را به او تقدیم کرد) خداوند متعال اگر نام او را صراحتاً ذکر می‌کرد سنگینی سخن بیشتر آشکار می‌شد، نمرود به مانند فرعون پادشاه روزگار حضرت موسی، منکر خدا نبوده و تنها وحدانیت خدا را زیر سؤال برده است و عدم ذکر نام او از شدت وضع موجود کاسته است. حضرت ابراهیم پس از این مهم‌ترین صفت الهی را برای نمرود بیان می‌کند. «ربی الذی یحیی و یمیت» و مرگ و زندگی دو صفت متضاد است که هرگاه برای خداوند به کار می‌رود در کنار هم قرار می‌گیرد. و غیر خدا نمی‌تواند این دو صفت را با هم داشته باشد ولی با این همه نمرود ادعا داشته: «أنا أحي و أمیت» و این دو صفت را به خود نسبت می‌دهد و با این حرف جهالت خود را برای همگان ثبت کرد چرا که این دو صفت منحصر به خداوند است. آن حضرت برای اینکه بتواند سخن پادشاه را نقض کند و عمل باطل او را ناپسند جلوه دهد خدایش را با دو صفت متضاد دیگری وصف می‌کند که در جهان هر روز تکرار می‌شود. با این کار ضعف او را بیشتر آشکار می‌سازد «فإنَّ الله یأتی بالشمس من المشرق فأت بها من المغرب». «خورشید عالم‌تاب از بزرگ‌ترین نشانه‌های الهی است که فطرت را مخاطب قرار می‌دهد و

حتی اگر انسان چیزی از حقائق و نظریه‌های جهان نداند، باز هم وجود خویش را به او می‌نمایاند و خدای جهان را بدو می‌شناساند.» (همان، ۶۷)

حضرت ابراهیم می‌توانست به مانند موسی (ع) در همان مرحله اول معجزه‌ی خود را به نمرود بنمایاند ولی او با این کار توانست نمرود را با تفکر و تعقل خودش به حیرت و سرگردانی بکشاند تا بطلان سخنان خود را درک کند. به همین خاطر یکی دیگر از قدرت‌های خداوند را بیان نمود تا پاسخ او را بشنود. این جاست که نمرود از سخن ابراهیم شگفت زده می‌شود، «فَبَيَّهَتِ الْأَذَى كَفْرًا».

حوار حضرت ابراهیم بر پایه‌ی تضاد استوار است و تضاد طرفین را به نمایش می‌گذارد. تضادی که دو سطح دارد «سطح اول تضاد طبیعی بین مرگ و زندگی، مشرق و مغرب و سطح دوم تضاد بر مقام و جایگاه است. جایگاه حضرت ابراهیم در سخنش (رَبِّيَ الْأَذَى يُحْيِي وَ يُمِيتُ) بر پایه‌ی آگاهی و دلیل استوار است و جایگاه دیگر، مخالف سخن حضرت ابراهیم است (أَنَا أَحْيِي وَ أُمِيتُ) جایگاهی است که بر پایه‌ی جهالت و سرگردانی استوار است.» (لطیف‌الشهرزی، ۲۰۱۰: ۱۳۴) و حضرت ابراهیم از طریق این تضاد، ضعف و ناتوانی نمرود را به او نشان می‌دهد. پس از آن فرمود: «وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ». برای بیان عاقبتش، عموم ظالمان را خطاب قرار داده است. غرض تنها بازگویی قصه نیست بلکه پیغامی است برای تمامی انسان‌هایی که در هر زمانی، زندگی‌ای چون زندگی نمرود داشته و دارند و وحدانیت خدا را نمی‌پذیرند.

۳-۴. نشانه‌شناسی گفتگوی حضرت ابراهیم با خداوند متعال

حضرت ابراهیم برای اینکه بتواند در مورد خداوند به اطمینان قلب برسد از خداوند می‌خواهد که زنده کردن مرده‌ها را به من نشان بده: «وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أُولَئِكَ تُؤْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (بقره: ۲۶۰)

یکی از نشانه‌های قدرت الهی در بعث و نشور، داستان گفت و گوی حضرت ابراهیم با خداوند پیرامون کیفیت زنده کردن مرده‌ها بعد از مرگ آنهاست. حضرت ابراهیم برای اینکه اطمینان قلبی و درونی بیابد و به سکون و آرامش مطلق برسد از خداوند می‌خواهد «زَبَّ أَرْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى». خداوند در پاسخ می‌فرماید: «أَوَلَمْ تُؤْمِنْ». این سؤال حضرت ابراهیم را در اوج گرفتاری قرار می‌دهد و تشویش و اضطراب در وجودش به جریان می‌افتد و در پاسخ به خداوند می‌فرماید: «لَيْطَمَّئِنَّ قَلْبِي». او ایمان واقعی را در وجود خود داشت ولی این ایمان، به او اطمینانی را که از حضور و شهود به دست می‌آید، نمی‌دهد. (الاسکافی، ۱۹۷۵: ۲۱۵)

حضرت ابراهیم از خداوند می‌خواهد چگونه زنده شدن مرده را از طریق شهود به او نشان دهد «و کیف در این عبارت دلالت می‌کند بر حالت شیء موجود و مقرر بین سؤال‌کننده و کسی که مورد سوال واقع شده است، همان‌طور که می‌گویی: کیف علم فلان؟ پس کیف در آیه سؤال از هیئت و چگونگی زنده کردن مرده‌هاست، نه از نفس آن.» (ابن‌کثیر، ۱۹۹۹: ج ۱/ ۶۸۹) آن حضرت «بر پیشرفت از مرتبه‌ی علم الیقین به مرتبه‌ی عین‌الیقین حرص داشت و سخن «أرنی کیف تحیی؟» بر طلب مشاهده کیفیت دلالت دارد و امتحان قدرت الهی بر زنده کردن مرده‌ها نیست.» (عثمان ضمرة، ۲۰۰۵: ۴۱) هنگامی که اضطراب و تشویش در وجود او نفوذ کرد برای سکون و آرامش قلب از خداوند خواست که قدرت خود را به او نشان دهد و به این منظور خداوند موضوع پرنده را برایش برگزید.

شاید انتخاب پرنده که نماد اضطراب و حرکت و جریان است با اضطراب درونی حضرت ابراهیم. علیه السلام. هماهنگی دارد «فَخَذُ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ» و پس از قطعه قطعه کردن، آن‌ها را بر روی کوه قرار می‌دهد. مکانی که نماد سکون و ثبات است و با سکون آن حضرت و به عین‌الیقین رسیدن او تناسب دارد. «ثُمَّ اجْعَلْ عَلَيَّ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا». شاید بتوان گفت خداوند نمادی را انتخاب کرده که با حالت درونی حضرت ابراهیم قبل از مشاهده متناسب است و نتیجه‌ای که پس از مشاهده به دست می‌آید با کوه که نماد سکون است متناسب دارد.

در پایان خداوند به حضرت ابراهیم. علیه السلام. می‌فرماید: «وَأَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ». عزیز است یعنی «هیچ چیز بر او غلبه نمی‌کند و هر چیزی اراده کند، می‌شود چرا که بزرگ است و قاهر بر هر چیزی و حکیم است در سخنان و افعال و قضا و قدرش.» (ابن کثیر، ۱۹۹۹: ج ۱/۶۹۰) و خداوند عزیز را بر حکیم مقدم داشته است چون که عزیز بر تسلط و اراده‌ی خداوند بر همه چیز، دلالت دارد و این با واژه پیشین که نشان‌دهنده‌ی قدرت الهی است هماهنگی دارد و حکمت، همان «حسن تدبیر در قرار دادن هر چیزی در جایگاه خودش است.» (البیضاوی، ۲۰۰۹: ۲۶۹)

۴. نتیجه

۱. حوار و گفتگو در قرآن کریم انواعی دارد و با اهدافی متفاوت به کار گرفته شده است. گفتگوی حضرت ابراهیم با عمو و قومش با هدف دعوت آنان به سوی حق و اثبات یکتایی خداوند مطرح شده است و آن حضرت با بهره‌گیری از هدایت خداوند متعال، قدرت خدا را به بندگان اثبات می‌نماید. همچنین حرکت او از علم‌الیقین به عین‌الیقین بیانگر این امر است.

۲. حضرت ابراهیم برای این که بتواند خدای حقیقی را برای قومش به اثبات برساند ابتدا خود را تا سطح درک قومش پایین آورده و گفتگویی با خودش پیرامون اثبات حقانیت خداوند متعال انجام می‌دهد اما در حقیقت قوم خویش و افکار آنان را از درون به چالش کشده است. او برای این کار از خدایانی شروع می‌کند که قومش به آن اعتقاد داشتند (ستاره، ماه و خورشید).

۳. اگر حضرت ابراهیم ستاره، ماه و خورشید را خدای خود معرفی کرد نه به این خاطر بود که او خدایی ندارد و یا اینکه حقانیت خدا برایش ثابت نشده است، بلکه آن حضرت برای ایجاد فضای هم‌زبانی و هم‌پنداری با قوم خود همراهی نمود و ستاره و ماه را خدای خود خواند.

۴. حضرت ابراهیم بنابر عقل و تفکر قوم و حتی پادشاه (نمرود) با آنها مجادله کرده است.

۵. گفتگوی حضرت ابراهیم با عمویش در پی بیان رحمت الهی بر بندگان عصیان‌گر است. حوار حضرت ابراهیم با پادشاه بیانگر این است که همه‌ی ظالمان مانند نمرود از نور سلطنت به ظلمت آتش وارد می‌شوند.
۶. هدف از بیان داستان حضرت ابراهیم در هر سوره انتقال پیام لاله الا الله و توحید و وحدانیت است.
۷. سازگاری واژگان با محتوا و فضای کلی داستان از عوامل فزاینده زیبایی است، به عنوان مثال پرنده با قلب مضطرب و کوه با قلب ساکن هماهنگ است.

منابع

قرآن کریم

۱. ابن کثیر، ابوالفداء (۱۹۹۹)، تفسیر القرآن الکریم، الطبعة الثانية، دارطیبة.
۲. احمد خلف الله، محمد (۱۹۹۹)، الفن القصصی فی القرآن الکریم، الطبعة الرابعة، مؤسسة الانتشار العربی.
۳. البیضاوی، عبدالله بن عمر (۲۰۰۹)، شرح اسماء الله الحسنی، الطبعة الأولى، بیروت: دار المعرفة للطباعة والنشر.
۴. الخطیب، عبدالکریم (۱۹۷۵)، القصص القرآنی فی منطوقه و مفهومة، الطبعة الثانية، بیروت: دارالمعرفة للطباعة و النشر.
۵. الخطیب الاسکافی، محمد بن عبدالله (۲۰۰۱)، درة التنزیل و غرة التأویل، الطبعة الأولى، لبنان: معهد البحث العلمیة.
۶. چندلر، دانیل (۱۳۸۷)، مبانی نشانه‌شناسی، ترجمه مهدی پارسا، چاپ سوم، تهران: شرکت انتشارات سوره‌ی مهر.
۷. دبور، محمد عبدالله عبده (۱۹۹۶)، أسس بناء القصة فی القرآن الکریم، رسالة لنیل درجة العلمیة (الدکتوراه)، جامعة الأزهر، کلیة اللغة العربیة بالمنوفیة، قسم الأدب و النقد.
۸. دوسوسور، فردینان (۱۳۸۹)، دورهی زبان‌شناسی عمومی، ترجمه‌ی کورش صفوی، چاپ سوم، تهران: هرمس.
۹. رزور، عدنان محمد (۱۹۸۱)، علوم القرآن مدخل الی التفسیر القرآن و بیان اعجازه الطبعة الأولى، المکتب الإسلامی.

۱۰. السامرائی، فاضل صالح (۲۰۰۶)، *التعبير القرآني*، الطبعة الرابعة، عمان: دار عمار.
۱۱. _____ (۲۰۰۸)، *أسئلة البيانية في القرآن الكريم*، الطبعة الأولى، الامارات: مكتبة الصحابة.
۱۲. _____ (بی‌تا)، *أسرار البيان في التعبير القرآني*. بی‌جا: جامعة الشارقة.
۱۳. _____ (۲۰۰۰)، *الجملة العربية و المعنى*، الطبعة الأولى، بيروت: دار بن حزم.
۱۴. الشرفاوی، احمد محمد (۱۴۲۸)، *التفسير الموضوعی لسورة الأنعام*، جامعة الشارقة، كلية الشريعة و الدراسات الإسلامية.
۱۵. الشهرانی، سعد بن علی بن محمد (۲۰۰۶)، «اهداف الحوار مع الغرب و معاذیرة»، المؤتمر العالم السلامی و الغرب الحواجر و الجسور و المنعقد بالجامعة الإسلامية العالمية، ماليزيا.
۱۶. طاهرى نیا، علی باقر (۲۰۰۶)، «سیمبائیة الخوف في القرآن الكريم». مؤتمر ثقافة الخوف فيلادلفيا، العدد ۷۹
۱۷. طنطاوی، محمدسید (۲۰۰۱)، *القصة في القرآن الكريم*، الجزء الأول، مصر: نهضة مصر.
۱۸. عبدالله، کامل عمر (بی‌تا)، «آداب الحوار و قواعد الإختلاف»، المؤتمر العالمی حول موقف السلام من الإرهاب، جامع الإمام محمد بن سعود الإسلامية.
۱۹. العدل، سعد عبدالمطلب (۲۰۰۸)، *الخليل اخناتون في القرآن الكريم*، الطبعة الأولى، مكتبة مدبولي: قاهرة.
۲۰. عیاشی، منذر (۱۴۲۹)، *العلاماتية و علم النص*، دمشق: دارالمحبة.
۲۱. الغدामी، عبدالله (۲۰۰۶)، *تشريح النص مقاربات تشريحية لنصوص شريعة معاصرة*، المركز الصحافي العربي، دارالبيضاء، الغرب.
۲۲. فضل، صلاح (۱۹۹۵)، *شفرات النص دراسة سيميولوجية في شعرية القصص و القصيد*، الطبعة الثانية، عين للدراسات و البحوث الإنسانية و الإجتماعية،
۲۳. قائمی نیا، علیرضا (۱۳۸۹)، *بیولوژی نص نشانه‌شناسی و تفسیر قرآن*، چاپ اول، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه اسلامی.
۲۴. سید قطب (۱۳۸۲)، *في ظلال قرآن*، ترجمه‌ی خرم دلف مصطفی، جلد ۲، چاپ دوم، تهران: نشر احسان.
۲۵. گیرو، پی‌یر (۱۳۸۰)، *نشانه‌شناسی*، ترجمه محمد نبوی، چاپ اول، تهران: آگاه.

۲۶. لطیف الشهرزوی، یادگار (۲۰۱۰)، *جماليات التلقى في السرد القرآني*، الطبعة الأولى، دارازمان، دمشق.
۲۷. المسیری، منیر محمد (۲۰۰۵)، *دلالات التقديّم و التأخیر فی القرآن الکریم*، الطبعة الأولى، مكتبة وهبة: القاهرة.
۲۸. مسلم، مصطفى (۲۰۱۰)، *التفسير الموضوعی لسور القرآن*، المجلد الخامس (الأنبياء. العنكبوت)، كلية الدراسات اعليا و البحث العلمی، جامعة الشارقة.
۲۹. المغامسی، صالح (بی‌تا)، *تأملات فی سورة أنعام*، جزء دوم، بی‌جا.

